

# تأثیر

## فرهنگ سیاسی ایرانیان

### بر سیاست خارجی

■ علیرضا زهیری

محیط نظام سیاسی را مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها و نمادهایی فراگرفته است و آگاهی درباره نظام سیاسی تا اندازه زیادی به میزان شناخت ارزش‌های حاکم در آن محیط بستگی دارد؛ چراکه یک نظام سیاسی، در چارچوب متغیری از مواضع مردم نسبت به فعالیت‌های سیاسی تشکیل شده است. بر این اساس، درک صحیح کنش‌های سیاسی در جوامع مختلف بشری، نیازمند کوشش‌هایی است که در فهم بسترهای فرهنگی این جوامع صورت می‌گیرد.

مدت‌هاست که در پژوهش‌های سیاست خارجی، فرهنگ سیاسی را به عنوان بخشی از زمینه‌های داخلی در نظر می‌گیرند. با این وجود، تصور فرهنگ به عنوان بخشی از چارچوب متغیری که در تعامل با سیاست‌گذاران خارجی قرار دارد، محصول درک جدیدتر از فرهنگ به عنوان نیروی محرک است. بی دلیل نیست که در سده‌های اخیر، اروپاییان سرچشمه‌های سیاست خارجی خود را در ارزش‌های فرهنگی دیگر کشورها جست‌وجو می‌کردند. دولت‌های اروپایی برای گسترش حوزه نفوذ خود، از مبلغین و مسیونرهای مذهبی بهره جسته و با تأسیس پایگاه‌های مذهبی، مؤسسات علمی و

پژوهشی، مدارس و بیمارستان‌ها، به تلاش گسترده‌ای برای تغییر باورهای فرهنگی مردم دیگر کشورها، دست یازیدند. بررسی‌های تاریخی، شاهدهی گویا بر این مدعاست. بنابراین، نظریه پردازان جدید به طور آشکار در تلاشند تا میان باورها و الگوهای فرهنگی محیط اجتماعی و اقدامات سیاسی دولت‌ها، رابطه‌ای برقرار سازند. اگر چه این موضوع به معنای نادیده انگاشتن نقش اساسی تصمیم گیرندگان و دستگاه تدوین کننده سیاست خارجی نمی باشد؛ لیکن این تصمیم‌ها محصول تجربه‌های تاریخی، ارزش‌های محیطی (داخلی و خارجی) و بنیان‌های فرهنگی می باشد.

در این میان، فرهنگ سیاسی، جنبه‌های خاصی از فرهنگ عمومی جامعه است که به بیان نوع رابطه جامعه با نظام سیاسی می پردازد. در حقیقت، زمانی که از فرهنگ سیاسی یک جامعه سخن می گوئیم، به نظام سیاسی خاصی اشاره می کنیم که مورد ارزیابی مردم آن جامعه بر اساس نگرش‌ها و ارزش‌هایی که در آنان درونی شده است، قرار می گیرد. بنابراین، پرسش در این است که مردم ایران چه رویکردی نسبت به نظام سیاسی و کارکردهای آن دارند؟ تلقی آنان نسبت به مفاهیم اساسی سیاست مانند: اقتدار، مشروعیت، مشارکت و... چیست؟ و بالاخره این که مردم چه تأثیری بر رفتار سیاسی نخبگان به‌ویژه در زمینه سیاست‌گذاری خارجی خواهند گذاشت؟

هر چند سخن گفتن از تأثیر فرهنگ بر رفتار انسانی، موضوع چندان تازه‌ای نیست؛ اما در شرایطی که تکنولوژی ارتباطات، به مبادله سریع فرهنگ‌ها مبادرت ورزیده، خلاقیت‌ها و توانایی‌هایی فرهنگی ملت‌هاست که در این مبادله، می‌تواند جایگاهی قدرت‌مند برای آنان در عرصه بین‌الملل فراهم سازد. بنابراین، بازشناسی فرهنگ ملی و فرهنگ سیاسی ایرانیان و تأثیرگذاری مؤلفه‌های آن در محیط‌های سیاسی و سیاست خارجی به‌ویژه در دوره حاکمیت ارزش‌های دینی در عرصه سیاست، موضوع این بررسی می باشد.

بدون شک در این بررسی که تأکید بر تأثیر فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی دارد، فرهنگ به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در نظر گرفته شده است و البته این امر، به معنای نادیده گرفتن سایر عوامل نیست. در مجموع اگر چنین تصور کنیم که سیاست‌های

خارجی تابعی صرف از فرهنگ جامعه مربوطه است، باید منتظر جنگ‌های فرهنگی هم باشیم. به تعبیر دیگر، بسیار ساده‌لوحانه است که داده‌های فرهنگی را تنها منبع کنش دیپلماتیک فرض کنیم. عامل فرهنگ همیشه یکی از عوامل تعیین کننده در سیاست خارجی است، بدون آن که تنها عامل باشد یا جزمیتی در این تعیین کنندگی وجود داشته باشد<sup>(۱)</sup>.

در این نوشتار، اگر چه به برخی برهه‌های تاریخی معاصر ایران پرداخته شده است؛ اما نقطه تمرکز، بیشتر روی تأثیرات فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی قرار دارد.

### تأثیر فرهنگ بر رفتار سیاسی

دانشمندان علوم اجتماعی، در کنار عوامل زیست‌شناختی (biology) و زیست‌بوم (ecology) که در بروز رفتارهای اجتماعی مؤثرند، برای عنصر فرهنگ، شأن مستقل و پر اهمیتی قائلند. فرهنگ، نظامی از ارزش‌هاست که تولیدکننده قواعد حاکم بر رفتار اجتماعی است.

مطالعات گسترده‌ای که از سوی مردم‌شناسان در تبیین مفهوم «فرهنگ» صورت گرفته است، به رایج‌ترین تعاریف‌های بی‌شماری از این واژه که کم و بیش با هم متفاوت هستند، منجر شده است. در این میان، آن دسته از تعاریف فرهنگ مورد تأکید قرار می‌گیرد که با برقراری پیوند میان فرهنگ و کنش‌های اجتماعی به ویژه در سطح سیاست، شیوه‌ای برای فهم رفتار سیاست خارجی به دست دهد.

در تعریفی که تیلور از مفهوم فرهنگ ارائه می‌کند، چنین آمده است: «همان کل پیچیده‌ای که شامل معلومات، باورها، هنر، اخلاقیات، قانون، عرف و تمامی دیگر انواع قابلیت‌ها و عاداتی است که انسان به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند.» همان‌طور در تعریف توصیفی فرانسیس بوآس آمده است: «فرهنگ، در برگیرنده تمامی نمودهای عادات اجتماعی یک جامعه، واکنش‌های فرد زیر تأثیر عادات گروهی که در آن زندگی می‌کنند، و محصولات فعالیت انسان در چارچوب این عادات است.» کلاید کلا کهن در

تعریفی که مقبولیت بسیار یافته است، از فرهنگ، معنایی انتزاعی به دست می‌دهد: «فرهنگ، تشکیل یافته از الگوهای صریح و ضمنی رفتارهای حال و آینده است که در قالب نمادها کسب می‌شود و انتقال می‌یابد. نمادها نیز همان دست‌آوردهای مشخص گروه‌های انسانی، از جمله تجسمات آنها در قالب مصنوعات هستند. هسته اصلی فرهنگ را اندیشه‌های سنتی (یعنی اندیشه‌های منتج و برگزیده در طول تاریخ) به ویژه ارزش‌های نسبت داده شده به آن اندیشه‌ها تشکیل می‌دهد. نظام‌های فرهنگی را می‌توان از یک سو محصول کنش انسان‌ها و از سوی دیگر، همچون نفوذهای مشروط کننده کنش‌های بعدی به شمار آورد.»<sup>(۲)</sup>

تعاریف فوق به خوبی رابطه تعاملی میان فرهنگ و کنش اجتماعی را ترسیم می‌کند. در واقع، فرهنگ قادر است به عنوان شیوه‌ای برای تحلیل رفتار اجتماعی، عمل نماید. در همین جاست که سیاست‌شناسان سعی دارند تا میان فرهنگ و رفتار سیاسی و ساختارهای سیاسی مبتنی بر چنین رفتاری، رابطه برقرار سازند؛ زیرا ساختارگرایان معتقدند که فرهنگ سیاسی تنها به رفتارهای افراد مربوط نمی‌شود؛ بلکه کارکرد، یعنی عمل خود تنظیم کننده کلی نظام سیاسی را نیز در بر می‌گیرد. دیویدا ایستون در عین اهمیت محدودی که برای فرهنگ قائل است، فصلی را به آن اختصاص داده و از آن به عنوان «تنظیم کننده تغییر و تبدیل خواسته‌ها» در سیستم یاد می‌کند؛ هر چند انتقاداتی به تحلیل سیستمیک ایستون گرفته‌اند.<sup>(۳)</sup>

با توضیحاتی که درباره عنصر فرهنگ و تأثیر آن بر رفتار اجتماعی ذکر شد، به قلمرو ویژه‌ای رهنمون می‌شویم که در آن، دو عرصه فرهنگ و سیاست با هم تلاقی دارند، که از آن با عنوان فرهنگ سیاسی یاد می‌شود. فرهنگ سیاسی، همچنان که از اصطلاح آن آشکار است، به کوشش دانشمندان علوم سیاسی برای تشخیص جنبه‌های فرهنگی‌ای که ذاتاً سیاسی هستند، و به ویژه طریقه‌ای مربوط می‌شود که در آن، اعضای یک جامعه روابط سیاسی را تصور یا درک می‌کنند.<sup>(۴)</sup>

تفکیک و طبقه بندی جوامع سیاسی، مبتنی بر الگوی‌های منظم و خاص هر یک از این جوامع است و شالوده این الگوهای متفاوت را می‌توان در سنت‌های تاریخی

و ایستارهای جامعه سیاسی جست و جو کرد. بنابراین، مفهوم بنیادینی که قادر به کشف تمایزات میان جوامع سیاسی است، همان مفهوم فرهنگ سیاسی است. آلموند در این باره می‌گوید؛ هر نظام سیاسی، متضمن یک الگوی خاص از جهت‌گیری به سوی کنش‌های سیاسی است. لوسین پای در توضیح می‌گوید؛ این بدان معناست که در هر نظام سیاسی، یک قلمرو ذهنی سامان یافته در باب سیاست وجود دارد که به جامعه، ترتیب نهادها و اتکای اجتماع بر افعال فردی معنا می‌دهد. بدین ترتیب، مفهوم فرهنگ سیاسی به این جا منتهی می‌شود که سنت‌های یک جامعه، روح نهادهای عمومی آن، هیجان‌ات و عقل جمعی شهروندی و همچنین سبک و رمزهای عمل رهبران آن، نتایج تصادفی تجربه تاریخی نیستند؛ بلکه به عنوان جزیی از یک کل معنادار، با هم ترکیب و تناسب یافته و یک مجموعه به هم پیوسته و معقول از روابط را به وجود می‌آورند<sup>(۵)</sup>

اکثر جامعه‌شناسان و علمای علم سیاست، بر این اعتقادند که رفتار سیاسی شهروندان و نخبگان و حکومت‌گران، عمدتاً خاستگاه فرهنگی دارد. آلن دو بنوا متذکر می‌شود؛ بسیاری از اندیشه و رزان علوم اجتماعی معتقدند که عامل فرهنگ، زمینه ساز دگرگونی سیاسی در سایر بخش‌های جامعه است. از این دیدگاه، دست‌یابی به قدرت سیاسی ممکن نیست، مگر با در اختیار گرفتن قدرت فرهنگی. و گرامشی نیز معتقد است که روشنفکران جامعه رسالت دارند تا اندیشه و ذهنیت جامعه را برای پذیرش یک نظام ارزشی جدید تغییر دهند و برای این کار، باید دست به کار نبرد و چالش فرهنگی همه جانبه شوند.<sup>(۶)</sup>

به هر حال، دانش سیاسی، از فرهنگ سیاسی تغذیه می‌کند و فرهنگ سیاسی، رفتار سیاسی را شکل می‌دهد و فهم رابطه فرد و دولت در فرهنگ سیاسی تسهیل می‌یابد. از آن جا که محیط نظام، ارزشی است، فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری‌های مردم نسبت به نهادها و ساختارها و نیز عملکردهای سیاسی را مشخص می‌کند. کم و کیف مشارکت سیاسی، شیوه رأی دادن، پشتیبانی یا بی‌اعتنایی به نظام و... به میزان قابل توجهی به ارزش‌ها، اعتقادات، انگاره‌ها و نمادهای نهادینه شده بستگی دارد.

هیفمن از سبک ملی به جای فرهنگ سیاسی استفاده می‌کند و ملت‌ها را بر حسب

فرهنگشان، نماد بیرونی داده و سبک نام می‌گذارد (خلق و خوی). به نظر وی، سبک ملی چیزی نیست که بتوان به سادگی آن را عوض کرد. وی معتقد است که هر ملتی یک سبک ملی دارد که بر اساس آن عمل می‌کند؛ مثلاً بر اساس خصلت ملی خود می‌جنگد و یا با دیگران روابط برقرار می‌سازد. پس منش یک ملت، بر نوع سیاست داخلی و خارجی آن ملت تأثیری مستقیم بر جای می‌گذارد

گونه‌شناسی فرهنگ‌های سیاسی علی‌رغم تنوع و پراکندگی زیاد جوامع گوناگون، توسط اندیشمندان مطالعات تطبیقی همچون گابریل آلموند به صورت قواعد کلی و مشترک در آمده است. وی و همکارانش با استخدام سه اصطلاح مشارکت جو (participant)، پیرو منش (subject) و کوچک اندیش (parochial)، گونه‌های متفاوت فرهنگ سیاسی را توضیح می‌دهند. مراد وی از مشارکت جویان، کسانی است که از مسایل سیاسی آگاه بوده و می‌توانند تقاضاهای سیاسی مطرح ساخته و حمایت سیاسی خود را در اختیار رهبران قرار دهند. آنان، در کل نظام؛ یعنی هم در فرایندهای دروندادی (تقاضاها و حمایت‌ها) و هم در فرایندهای برون‌دادی (تصمیمات و سیاست‌ها) آن فعالیت و مشارکت دارند. اما پیرو منشان، بیشتر ناظر بر کنش‌های سیاسی بوده و در فعالیت‌هایی چون رأی دادن و بحث سیاسی شرکت می‌کنند. این افراد از نتایج کار حکومت آگاهند؛ ولی در فرایندهایی که به سیاست‌گذاری منجر می‌شود، شرکت نمی‌کنند. آنان از مقامات حکومتی و قوانین، منفعلانه اطاعت می‌کنند؛ اما خود را کمتر درگیر سیاست می‌کنند. سرانجام کوچک اندیشان، افرادی هستند غیر فعال و از نظر سیاسی و اجتماعی کاملاً خنثی که در مسایل اجتماعی، انزوای اختیار می‌کنند. آنان اغلب از نظام سیاسی، آگاهی چندانی ندارند.<sup>(۷)</sup>

تجربه بسیاری کشورها نشان‌گر این نکته اساسی است که بیشتر جوامع از یک فرهنگ سیاسی واحد و یکپارچه برخوردار نیستند؛ بلکه ترکیبی از گونه‌های مختلف یاد شده را دارا می‌باشند و بالاخره این که، خرده فرهنگ‌های سیاسی که متعلق به برخی موضوعات حاد سیاسی مانند مرز کشورها، ایدئولوژی رژیم، مناسبات و وفاداری‌های قومی و... می‌باشد، تأثیر عمیقی بر صورت بندی فرهنگ سیاسی این جوامع بر جای می‌گذارد.

واقعیت دیگری که نادیده انگاشتن آن، سبب کاستی در مطالعات مربوط به فرهنگ سیاسی می‌شود، بی‌توجهی به جایگاه برتر عامل نظام سیاسی و نخبگان رسمی در ساخت فرهنگ سیاسی است. همان‌گونه که میان فرهنگ سیاسی با رفتار سیاسی یک رابطه‌ی تعاملی وجود دارد و فرهنگ سیاسی موجد رفتار سیاسی می‌گردد، رفتار و رویکردهای نخبگان سیاسی نیز می‌تواند فرهنگ ساز باشد. پس نباید از تأثیر حکومت بر فرهنگ و رفتار سیاسی ناشی از آن در جوامع غفلت کرد. حضرت علی (ع) نیز در این زمینه چنین می‌فرماید: «الناس بامرائهم ائمه منهم بآئهم»<sup>۱</sup>.

فرهنگ سیاسی در ایران نیز محصول یک فرایند طولانی تاریخی است که نظام‌های سیاسی در آن، با استفاده از ساخت اقتدارگرای سلسله‌مراتبی و تأسیس نهادهایی جهت هدایت و سازماندهی فرهنگ سیاسی و باز تولید ارزش‌های مورد علاقه نخبگان سیاسی، توانسته‌اند پیوندهای عمیقی میان نظام سیاسی با فرهنگ سیاسی ایرانیان ایجاد کنند.

### عوامل مؤثر در تعیین سیاست خارجی

غالباً از متغیرهای کلان و مسلطی در تدوین سیاست خارجی دولت‌ها سخن به میان می‌آید که هیچ دولتی حاضر به نادیده انگاشتن عمدی آن نمی‌باشد. این متغیرها که مربوط به محیط داخلی و یا بین‌المللی می‌شود، گاه تأثیرات بسیار متفاوتی را در پردازش و ساخت سیاست خارجی کشورها بر جای می‌گذارد. بدون شک، ماهیت و ساختار نظام بین‌الملل از عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است. کنش و واکنش‌های بیرون از سیستم سیاسی در کنار جایگاه و موقعیت کشورها، طیف گسترده‌ای از منابع و عوامل مؤثر در تصمیمات سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان سیاست خارجی را فراهم می‌سازد. هر چند نمی‌توان خصوصیات و توانایی‌های مجریان و تصمیم‌گیران سیاست خارجی را در این فرایند نادیده گرفت و یا از توانایی‌های واحدهای سیاسی، موقعیت ژئوپلیتیک، توانایی‌های اقتصادی، ساختارهای تصمیم‌گیری و محیط بین‌المللی سخن به میان نیاورد؛ اما به رغم اهمیت تمام این عوامل، بررسی‌های جدید، بر نقش فرهنگ به عنوان یک نیروی بنیادی در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، تأکید دارند. به طور

مثال، از بررسی‌های مایکل مازار در بارهٔ چهار الگوی فرهنگی در روابط بین‌الملل، این نتیجه حاصل شده است که هیچ‌کدام در تأثیر فرهنگ بر رفتار بین‌المللی تردیدی ندارند؛ اگر چه در نوع تأثیر و نتایج آن، رویکردهای متفاوتی اخذ کرده‌اند.

الگوی نخست که در نوشته‌های لاورنس هاریسون و تامس ساول مشاهده شده است، معتقد است که فرهنگ، نقشی اساسی در تعیین سرنوشت ملت‌ها، اقوام و افراد بازی می‌کند؛ زیرا پاره‌ای از فرهنگ‌ها، موفقیت را بیش از فرهنگ‌های دیگر تضمین می‌کند. این الگو، نخستین و کهن‌ترین الگوی اهمیت فرهنگ در روابط بین‌الملل را به دست می‌دهد.

الگوی دوم می‌گوید؛ دور نماهای فرهنگی و نظام‌های عقیدتی، نفوذ شدیدی بر چگونگی روشی که رهبران ملی با آن به مسایل مربوط به سیاست نگاه می‌کنند، هم در محدوده فردی و هم در محدودهٔ جمعی اعمال می‌کند و غالباً، چگونگی راه‌حلی را که رهبران برای رویارویی با آن مسایل برمی‌گزینند، معین می‌سازد. آکیرا ایریه، پانزده سال پیش نوشت: «یک ملت، در یک کلام، یک نظام فرهنگی است، و روابط بین‌الملل، کنش‌های متقابل میان نظام‌های فرهنگی است.»<sup>(۸)</sup>

الگوی سوم اشاره می‌کند که فرهنگ، طرح مسلط ساختارها و نهادهای اجتماعی، اقتصادی و نظامی را فراهم می‌آورد و بدین ترتیب، تأثیری بزرگ بر رفتارها و دیدگاه‌های دولت ملی تشکیل دهندهٔ جامعه جهانی دارد. سرانجام، الگوی چهارم که در نظریهٔ بسیار تحریک‌آمیز «برخورد تمدن‌های» ساموئل هانتینگتون تبلور یافته، معتقد است که، فرهنگ، چارچوب مسلط روابط بین‌الملل و پشتوانهٔ اصلی کردار دولت و سرچشمهٔ اصلی برخورد در امور جهانی است.<sup>(۹)</sup>

بنا بر این، به دلیل ارتباط فزاینده تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی، با محیط داخلی، تأثیر پذیری آنان از عوامل داخلی به طور قهری افزایش می‌یابد. به تعبیر گابریل آلموند، رفتار گرایان و سنت‌گرایان، هر دو بر این نظر اشتراک دارند که نه تنها ساختار اجتماعی بر خط مشی و سیاست اثر می‌گذارد؛ بلکه تغییرات پدید آمده در الگوهای اجتماعی، فرهنگ سیاسی و ارزش‌ها، باعث تحولاتی در خط مشی و یا حداقل سبب چالش‌هایی



بر ضد سیستم سیاست خارجی می‌گردد.<sup>(۱۰)</sup>

### مکانیزم تأثیر فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی

فرهنگ سیاسی، محیط نظام سیاسی را مملو از ارزش‌ها و هنجارهایی می‌سازد که نظام سیاسی برای مشروعیت بخشیدن به داده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود می‌باید در تبادلات و تعاملات دائمی با این ارزش‌های محیطی به سربرد. بدین ترتیب، قابلیت نمادی هر نظام سیاسی، بر اساس ارتباط یافتن تصمیمات و استراتژی‌های آن با ارزش‌های حاکم بر جامعه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. به همین دلیل، ضروری است ویژگی‌های ارزشی و به طور کلی فرهنگ سیاسی جوامع در رابطه با منافع ملی مورد تحلیل قرار گیرد.<sup>(۱۱)</sup> به طور مثال، «منافع ملی» که مفهوم اساسی سیاست خارجی است، در برگیرنده همه ارزش‌های ملی است؛ ارزش‌هایی که می‌توان آنها را بر خاسته از فرهنگ و به مثابه بیان و تجلی مفهوم انسجام آن دانست؛ ارزش‌هایی که درستی یا عادلانه بودن اعتقادات را مشخص می‌کند.<sup>(۱۲)</sup>

برای تصمیم‌گیری سیاسی، سیاستمدار باید ارزش‌های خود و محیطش را در آمیزد؛ چراکه نادیده گرفتن قواعد اجتماعی، هنجارهای اجتماعی و آنچه اغلب، آداب و رسوم نامیده می‌شود، ممکن است مجازات و فشارهای اجتماعی پر قدرتی را به دنبال داشته باشد. نخبگان حاکم برای این که شکاف کم‌تری میان فرهنگ جامعه و فرهنگ مورد قبول خود به وجود آید و قدرت خویش را در میان اعضای جامعه مشروع جلوه دهند، تحولاتی را در درون خود پذیرا می‌شوند و با بهره‌برداری از باورهای فرهنگی جامعه، به تحکیم مناسبات اجتماعی و سیاسی خویش می‌پردازند.

دیسون معتقد است؛ دولت چارچوبی از ارزش‌هاست که در درون آن، زندگی عمومی جریان می‌یابد و خود، قدرت عمومی را در جهت تحقق آن ارزش‌ها به کار می‌برد.<sup>(۱۳)</sup> کنش‌گران سیاست خارجی در درون روابط نهادی شده اجتماعی زیست می‌کنند و در جهت هم‌نوا شدن با ارزش‌های موجود در جامعه، از خود کنش‌نشان می‌دهند. به تعبیر جامعه‌شناسان، نوعی اجبار اجتماعی آنان را وادار به تبعیت و هم‌نوايي با این ارزش‌ها می‌سازد.<sup>(۱۴)</sup> افزون بر اجبار اجتماعی (که می‌تواند جنبه ذهنی و یا عینی

داشته باشد)، نقش فزاینده افکار عمومی بر فرایند سیاست گذاری خارجی غیر قابل انکار است؛ اگر چه واکنش افکار عمومی در جوامع مختلف، متفاوت است. به طور مثال، در رژیم های سلسله مراتبی که رهبری از بالا سازماندهی می شود، هدایت افکار عمومی از طریق حکومت دنبال شده و حتی وسایل ارتباط جمعی توسط رژیم کنترل می شود؛ حال آن که کشورهایی که از سیستم های بازتری برخوردارند و برای مردم امکان دست یابی به اطلاعات بیشتر است، شهروندان چه به صورت نامنجم و یا از طریق مطبوعات و احزاب، قضاوت هایشان درباره حکومت را بیان می کنند.

همان طور که دیوید هیوم نوشته است؛ حکومت، تنها بر پایه افکار و عقاید تشکیل می یابد؛ این قاعده کلی درباره مستبدترین و نظامی ترین، و نیز آزادترین و مردمی ترین حکومت ها صادق است.<sup>(۱۵)</sup> افکار عمومی به مثابه یک قاعده اخلاقی، نیرویی نهفته در جوامع انسانی است که رهبران را وادار به تبعیت می کند؛ هر چند درجه معینی از تأثیرگذاری آن قابل پیش بینی و ارزیابی نیست.

متغیر فرهنگ سیاسی با ارزش ها و سنت های اجتماعی، تاریخ سیاسی، تأثیرات فرهنگی عملکردهای سیاسی در گذشته، قدمت و هویت فرهنگی ارتباط پیدا می کند. تاریخ سیاسی و تأثیرات و تجربیات ناشی از آن، خواه ناخواه بر مردم و مهم تر از آن، بر بافت فکری و دیدگاه های سیاسی اعضای هیأت حاکمه جامعه اثرات عمیقی بر جای می گذارد. افراد، معمولاً فرهنگ سیاسی جامعه خود را بر دوش می کشند و خصوصیات فرهنگ سیاسی به طور پیچیده ای بر رفتار و افکار و عملکرد اجتماعی / سیاسی و انتخاب های آنان اثر می گذارد. به عنوان مثال، نفوذ بیگانگان در ایران قبل از انقلاب اسلامی و اثرات فکری و سیاسی ناشی از آن، بعداً تأثیرات عمیقی بر عملکرد سیاست خارجی ایران بر جای گذاشت. در تدوین خط مشی سیاست خارجی، فرهنگ سیاسی به صورت عوامل ذهنی، امنیتی و یا تهاجمی مطرح می شود.<sup>(۱۶)</sup>

در مجموع، تأثیر فرهنگ سیاسی بر رفتار سیاستمداران و تصمیم گیرندگان، به طور عمده از طریق مکانیسم های پنهان و پیچیده مانند فشار و یا اجبار اجتماعی و قواعد اخلاقی، عمل می کند و دارای قدرت اقناعی است که بر اساس آن، رهبران تلاش

می‌کنند میان رفتار سیاسی خود و ارزش‌های محیطی، سازواری ایجاد نمایند. هر چند ارتباط فرهنگ با سیاست خارجی کمتر ملموس و قابل اندازه‌گیری است؛ اما این که مردم هر منطقه‌ای دارای ویژه‌گی‌های خاصی هستند که نوع رفتارشان را تعیین می‌کند، قابل انکار نیست.

به هر حال، تأسیسات سیاست خارجی حداقل به دو طریق از این فرآیند (ارزش‌های محیطی) تأثیر می‌پذیرد؛<sup>۱</sup> از طریق فرآیند تصمیم‌گیری، به طوری که تصمیم‌گیرندگان با تأثیرپذیری از محیط ارزشی و خاستگاه فرهنگی خود، به سیاست‌گذاری می‌پردازند؛<sup>۲</sup> از طریق منش و سبک ملی در شکل‌گیری ذهنیت مردم یک کشور نسبت به نوع روابط با بیگانگان؛ مثل نگرش ایرانیان نسبت به اعراب که از نوعی احساس غرور نسبت به گذشته و نیاکان خود ناشی می‌شود.

یادآور می‌شود، اگر چه بستر کلیه ساختارها را فرهنگ تشکیل می‌دهد؛ اما از لحاظ رابطه بین فرهنگ سیاسی و نوع و میزان تأثیر آن در جوامع گوناگون، تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. در جوامعی که دارای فرهنگ سیاسی همگن هستند؛ یعنی مردم درباره هدف‌های سیاسی و ابزارهای دست‌یابی به آنها، نظرات یکسانی دارند، چنین جوامعی کم‌تر دچار چالش در سطح سیاست خواهند شد. اما در جوامع دارای فرهنگ سیاسی ناهمگن، تعارض میان متغیرهای فرهنگی و ارزشی در سطح گروه‌های اجتماعی، منجر به چندپارگی فرهنگ سیاسی می‌شود که از عوامل مهم چالش در سطح سیاست خواهد بود؛ مگر این که در این بحران فرهنگی، یک اختلاط معقول بین متغیرهای مختلف و گاه متعارض فرهنگی ایجاد شود؛ مانند کنار آمدن جریان ملی و مذهبی در ایران که عنصر قدرت‌مند بیگانه ستیزی در فرهنگ سیاسی ایرانیان سبب شد تا جریان نهضت ملی ایران، این دو گروه به توافق دست پیدا کنند.

### فرهنگ سیاسی ایرانیان و منابع آن

فرهنگ سیاسی جامعه کنونی ما، ترکیب خاصی دارد که محصول تحولات تاریخی این کشور است. زمانی که سخن از منابع فرهنگ سیاسی به میان می‌آید، باید به عناصر و

مؤلفه‌هایی مانند: سوابق تاریخی، موقعیت جغرافیایی، بافت جمعیتی، اقتصادی و دینی و تأثیرات آن بر کانون‌های فرهنگ ساز، اشاره نمود.

یکی از صاحب نظران معاصر، ویژگی جامعه کنونی ایران را همزیستی سه فرهنگ عمده می‌داند؛ فرهنگ ملی، فرهنگ دینی و فرهنگ غربی.<sup>(۱۷)</sup> در مقاطعی از تاریخ معاصر ایران، ترکیب تعارض آمیز و تقابل میان این سه لایه فرهنگی، تأثیر مهمی بر تحولات سیاسی این کشور بر جای گذاشته است. این چند پارگی در فرهنگ سیاسی که حاصل تعارض میان متغیرهای فرهنگی و ارزشی هر یک از لایه‌های متفاوت سنتی ایران و مذهب شیعی (به عنوان مذهب غالب مردم و حاکمان ایران) و فرهنگ مدرن غربی (که از عصر مشروطیت آغاز شده است) می‌باشد، موجب ناهمسازی‌هایی در عرصه سیاست گشته که نتیجه این کشمکش بی سامان، یک نوع شکاف یا تعارض فرهنگی را باعث گردیده است. در ایران دوره مشروطه، جریان نوگرا خواهان نفی دین از حوزه سیاست بود و در مقابل، نوعی تفکر دینی، معتقد به نفی تجدد بود.<sup>(۱۸)</sup>

از سوی دیگر، این ناهمسازی باعث صعوبت در درک فرهنگ سیاسی ایرانیان می‌گردد. وقتی مجموعه‌ای از تضادها در قالب رفتار گروهی ظاهر می‌شود، کاملاً غیر قابل پیش بینی و گیج کننده می‌شود. به هر حال آنچه در مجموع، محصول این منابع فرهنگ است، شکل دهنده فرهنگ سیاسی و در نهایت، موجد رفتار سیاسی ایرانیان است.

ذکر این واقعیت لازم است که مهم‌ترین منبع فرهنگ سیاسی ایران؛ به ویژه بعد از انقلاب اسلامی، مبانی دینی و به طور خاص مذهب شیعه است و باید گفت؛ بخش عمده‌ای از رفتار سیاسی ما نیز از این منبع متأثر است. سنت‌های شیعی بر خاسته از اسلام نیز محملی هوشمندانه از ظهور فرهنگ ایرانی در قالب‌های مذهبی است. سنت اعتراض همیشگی علیه حکومت‌های جبار وقت، سنت شهادت و جاودانگی روح، سنت بست نشینی و پناه گیری در جوار اماکن متبرکه، مرثیه خوانی و عزاداری برای شهیدان تاریخ؛ همه، عناصر قدرت مندی در برابر حاکمان فاسد به شمار می‌رود.<sup>(۱۹)</sup> این سنت‌ها که واجد آثار بسیار گسترده و عظیمی در تاریخ گذشته و معاصر ایران بوده، در روابط

خارجی نیز منشأ اثر بوده است. به طور مثال، نهضت تنباکو که با فتوای مرجع تشیع، میرزای شیرازی، به لغو قرارداد بین ناصرالدین شاه و تالبوت انگلیس منجر شد و همچنین بحث استیلا و نفی سیبیل (لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا) که در منابع اسلامی بسیار مورد تأکید قرار گرفته؛ از نمودهای برجسته تأثیر سنت‌های مذهبی بر روابط خارجی به ویژه بیگانه ستیزی ایرانیان است.

علاوه بر سنت‌های شیعی به عنوان منبعی نیرومند در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی ایرانیان، باید به مؤلفه‌ها و شاخصه‌های دیگری نیز اشاره شود.

در ابتدا باید از فرهنگ سیاسی تبعی / مشارکتی سخن گفت. تا پیش از انقلاب، فرهنگ و نگرش سیاسی گروه‌های حاکم، به دلایل عمیق تاریخی و اجتماعی و روان شناختی، نگرشی پاتریمونالیستی بوده که در آن، ساخت قدرت به عنوان رابطه‌ای عمودی و آمرانه از بالا به پایین، میان مردم و حکام تصور می‌شده و قداست از ویژه گی‌های اصلی قدرت سیاسی به شمار می‌رفته است.<sup>(۲۰)</sup> فرهنگ سیاسی آمریت / تابعیت، موجب ارادت سالاری می‌شود و در نتیجه، تحرک سیاسی کاملاً کاهش می‌یابد. در این نوع نگرش، مردم خود را اتباع حاکم تلقی می‌کنند و برای خود حقی در اظهار نظر نسبت به نظام سیاسی قائل نیستند. در این نوع فرهنگ سیاسی، ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی داشته باشند؛ اما به علت فقدان نهادهای بیان و تجمع خواست‌ها و تقاضاها و یا ضعف‌های ساختاری نهاده، افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند.<sup>(۲۱)</sup> اما در فرهنگ سیاسی مشارکتی که نخستین بار در جنبش مشروطیت امکان بروز یافت - هر چند دوامی نداشت - مردم نسبت به نظام سیاسی بیگانه نیستند و از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند به نظام سیاسی کمک کنند. در این نگرش، افراد علاوه بر بیان خواسته‌ها و تقاضاها، بر تصمیمات نیز مؤثرند. تا پیش انقلاب اسلامی، فرهنگ تابعیت، عنصر غالب در فرهنگ سیاسی ایرانیان بوده است. بر اساس اندیشه فره ایزدی، شاه، سایه خداوند و سلطنت، موهبتی الهی شمرده شده و جز تبعیت از پادشاه، رفتار دیگری شکل نمی‌گرفت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، الگوی فرهنگ سیاسی تابعیت، دستخوش دگرگونی

شده و به صورت فرهنگ سیاسی تبعی / مشارکتی در آمده است. در این نوع نگرش، افراد به گروه‌های فعال و منفعل تقسیم می‌شوند. گروه فعال نسبت به کلیه اهداف سیاسی حساس است و می‌تواند در بسیاری از موارد، رفتار نخبگان را در مورد تصمیمات و سیاست‌ها تحت تأثیر قرار دهد. اما نکته حائز اهمیت، آن است که وجه مشارکتی در فرهنگ سیاسی ایرانیان در وضعیت کنونی، غالباً به شکل بسیج اجتماعی ظاهر شده که در ابتدا در براندازی رژیم شاه شکل گرفت و سپس در جنگ ایران و عراق به طور مؤثری عمل نمود. به هر حال فرایند مشارکت در ایران، احتمالاً در یک دوره گذار از مشارکت منفعل به مشارکت فعال به سر می‌برد. اگر چه می‌توان گفت که این وضعیت در کشورهای دموکراتیک نیز دیده شده است؛ اما میزان تبعی بودن یا فعال بودن، در کشورهای مختلف با هم فرق می‌کند.

در هر صورت، غلبه فرهنگ سیاسی / تبعی، موجب کاهش رغبت مردم به پرداختن به مسایل سیاست خارجی می‌شود و بیشتر، مسایلی مورد توجه آنان قرار می‌گیرد که هیأت حاکن به آن علاقه مند است.

مؤلفه دیگر در فرهنگ سیاسی ایرانیان، دیدگاه توطئه و روحیه بیگانه ستیزی است. از دیر باز به دلایل تاریخی و جغرافیایی و در مقاطع مختلف تاریخ ایران، این کشور مداخلات استعماری و تهاجمات قدرت‌های بیگانه را تجربه کرده است. نفوذ و سلطه بیگانگان و ضعف حکومت‌ها در ایران، باعث بهره برداری به نفع مقاصد سلطه جویانه این کشورها شد. این وضعیت نوعی سوء ظن و بدبینی نسبت به بیگانگان را در اذهان مردم پدید آورد و بدین ترتیب، زمینه پیدایش تفکر توطئه در مردم شکل گرفت. در این نوع نگرش، هیچ رویدادی در صحنه بین الملل غیر مترقبه و تصادفی نیست و اهرم اکثر وقایع عمده سیاسی و سیر حوادث تاریخی، در دستان پنهان و قدرت مند سیاست بیگانه است و اراده دشمنان، موتور محرک آنها تلقی می‌شود.<sup>(۲۲)</sup>

این تفکر، در کنار آسیب‌هایی که در تهاجمات بیگانگان به این کشور و مردم آن وارد می‌آمد، باعث تقویت روحیه بیگانه ستیزی آنان گردید. از سوی دیگر، اندیشه‌های اسلامی که به شدت حاکمیت غیر مسلمین را بر مسلمین نفی می‌کند، تشدید کننده چنین

روحیه‌ای است. در حال حاضر نیز این دیدگاه بنیان تحلیل‌های سیاسی بسیاری از نخبگان رسمی و غیر رسمی و همچنین تحلیل‌گران و مردم عادی ایران را تشکیل می‌دهد. اگرچه این امر به معنی نادیده انگاشتن برخی رفتار مداخله‌جویانه نمی‌باشد.

عنصر دیگری که می‌توان در سیر تحولات تاریخی فرهنگ سیاسی بدان اشاره نمود، بی‌اعتمادی سیاسی است. این که «من هیچ تأثیری نمی‌توانم بر سیاست داشته باشم» و هیچ نقشی در ایجاد تحولات ندارم، نشان‌گر نوعی بدبینی و بی‌اعتمادی سیاسی نسبت به هموعان و هموطنان و یا نظام سیاسی می‌باشد. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های بی‌اعتمادی نسبت به دولت، پیدا شدن عناصر اجنبی و استعمارگر در صحنه سیاسی ایران است و البته دیدگاه توطئه و سرسپردگی برخی رجال ایرانی به قدرت‌های خارجی نیز این مسأله را بغرنج‌تر می‌کند.<sup>(۲۳)</sup> بسیاری از تحرکات سیاسی در تاریخ ایران که خیلی زود دچار رخوت و سستی گردید، محصول چنین فرآیندی است، هر چند منحصر بودن منابع اطلاعات در سیاست خارجی در دست حاکمان و عدم آگاهی مردم، در تقویت این روحیه بی‌تأثیر نبوده است. و در نهایت باید به عنصر دیگری اشاره کنیم و آن، احساس غرور ایرانیان و روحیه برتری آنان نسبت به دیگران است. ایرانیان به عنوان حاملان سربلند فرهنگ باستانی، در خود احساس عمیقی از برتری نسبت به دیگران می‌کنند. این موضوع در کشورهایمانند چین و هند که دارای چنین سوابق باستانی‌ای هستند، نیز جریان دارد. متمایز بودن نژاد و فرهنگ ایرانی نه تنها برای بیگانگان؛ بلکه برای خود ایرانیان، یک واقعیت پذیرفته شده است. گراهام فولر طی پژوهشی درباره ژئوپلیتیک ایران، به بررسی فرهنگ سیاسی کشورمان پرداخته و معتقد است؛ نگاه ایران به جهان عمیقاً «ایران‌مدار» است و آن چنان تعصبی در این دیدگاه وجود دارد که برای بیگانگان قابل درک نیست.<sup>(۲۴)</sup>

### مصادیق تأثیر فرهنگ سیاسی ایرانیان بر سیاست خارجی

همان‌گونه که ملاحظه شد و علی‌رغم ذکر مؤلفه‌هایی که در فرهنگ سیاسی ایرانیان، بیشترین ارتباط را با سیاست خارجی دارا بودند، به دلیل عدم وجود یک هیأت ترکیبی و

ناهمگن بودن فرهنگ سیاسی که ریشه در منابع مختلف و مبانی گاه متعارض دارد، رفتار سیاسی ایرانیان اغلب قابل پیش بینی نمی باشد. به همین دلیل است که سیاسیون و دولتمردان حتی به ظاهر ملی و مردمی در ایران، هیچ گاه نتوانسته اند با اطمینان خاطر روی حمایت توده ها و شعارهای آنان حساب کنند.<sup>(۲۵)</sup> به هر حال با بررسی مؤلفه های بارزی که بیشتر به آن اشاره شد، تا حد زیادی می توان به تأثیرات آنها بر سیاست خارجی پی برد.

در سال های پیش از انقلاب اسلامی؛ یعنی در دوران حاکمیت استبداد، وجه غالب در فرهنگ سیاسی ایران، به صورت آمریت / تابعیت بوده است. تقریباً کلیه پژوهشگران با این نظر موافقند که در سراسر تاریخ ایران، شاه، شخصیت تعیین کننده سیاست خارجی ایران بوده است و نیروهای داخلی، نقش چندانی در سیاست خارجی ایران نداشته اند. پس از پیروزی انقلاب و تأسیس حکومت جمهوری اسلامی، به نوعی مشارکت وارد فرهنگ سیاسی مردم شد که متأثر از اندیشه های انقلابی بود. این مشارکت، در جریان براندازی رژیم شاه به صورت بسیج ظاهر شد؛ اما پس از غلبه بر نظام سابق، به سمت مشارکت فعال پیش نرفت. بنابراین، غالباً حضور مردم در برخی صحنه های سیاسی همچون: انتخابات، راه پیمایی های حمایت از نظام و یا اعتراض نسبت به دشمنان خارجی و... که به دعوت نظام سیاسی صورت می گیرد، به عنوان مهم ترین شکل مشارکت مورد توجه بوده است؛ حال آن که عناصر مشارکت فعال مبتنی است بر نظارت و کنترل سیاست، مشارکت در تصمیمات سیاسی و انتقاد به سیاست.

در تصمیمات سیاست خارجی، نمونه هایی مشاهده می شود، مانند: تر رابطه مستقیم با آمریکا، مذاکره با نمایندگان سیاسی لندن، مسأله مک فارلین، مسأله سلمان رشدی، موضوع گروگان های آمریکایی و... که کنش و واکنش نسبت به این موضوعات که نتایج و آثار بسیاری بر فرایند سیاست خارجی ایران داشته است، توسط حکومت بیان شده و مردم به عنوان تابعین آن، دائماً موضع خود را با حکومت تنظیم می کنند. اختلاف مواضع در میان گروه های سیاسی نیز ریشه در اختلاف میان نخبگان سیاسی دارد.

در حقیقت، آگاهی و منابع اطلاعات درباره سیاست خارجی به طور عمده در دست



حکومت قرار گرفته و مردم اطلاع چندانی از آن ندارند. تنها در سال‌های اخیر، مردم و گروه‌های سیاسی خارج از سیستم سیاسی، نسبت به برخی مسایل سیاست خارجی از خود حساسیت بیشتری نشان داده‌اند. در این میان، به موضوع رابطه ایران و اروپا و آمریکا و چالش میان جناح‌های سیاسی، می‌توان اشاره کرد.

آنچه در پی خواهد آمد، بیان مواردی است در سیاست خارجی دو دهه گذشته که به تبیین حاکمیت فرهنگ سیاسی پیرو منشانه در جامعه ایرانی، یاری می‌رساند:

الف - راهبرد سیاست خارجی ایران در دوران جنگ ایران و عراق، بر پایه شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی»، «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، «جنگ نعمت است» و «اگر جنگ بیست سال هم طول بکشد، ما ایستاده‌ایم» مورد تأکید نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران قرار داشت. این راهبرد، مورد پذیرش همه رهبران سیاسی قرار داشت و از حمایت جدی و قدرت‌مند مردم و اغلب گروه‌های سیاسی برخوردار بود. اما زمانی که شرایط داخلی، و خارجی، سیاست‌گذاران ایران را وادار به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، از سوی رهبران سیاسی و در رأس آنان، امام خمینی (ره)، نموده است، مردم نیز به پیروی از نخبگان سیاسی، پایان جنگ را پذیرا شدند.

ب - فاجعه خونبار مکه، در تابستان ۱۳۶۶ و کشته شدن چهار صد تن از زائران ایرانی توسط پلیس رژیم سعودی، منجر به قطع روابط ایران و عربستان گردید. انتقاد شدید ایرانیان نسبت به این حادثه، تا حدی بود که امام خمینی (ره) اعلام داشت «ما اگر از صدام بگذریم، ما اگر از همه کسانی که با ما بدی کردند بگذریم، نمی‌توانیم از مسئله حجاز بگذریم»<sup>(۲۶)</sup>

پس از آن، فضای روابط دو کشور به شدت تیره شده و مردم انزجار شدیدی نسبت به حکام عربستان سعودی از خود نشان دادند؛ ولی پس از این که نخبگان سیاسی کشور ضرورت بهبود روابط با این کشور را احساس کردند، روابط مسالمت‌آمیزی برقرار گردید و مردم نیز وضعیت تازه در روابط دو کشور را پذیرا شدند. پس از آن نیز ملاقات‌هایی میان سران دو کشور صورت گرفت.<sup>(۲۷)</sup>

ج - رابطه ایران و آمریکا از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، موضوع مناقشات

بسیاری در داخل کشور بود. هر چند در دهه اول استقرار نظام اسلامی، درباره ایجاد رابطه یا کاهش تنش با آمریکاییان، سخنانی به میان آمد؛ اما فضای کشور به گونه‌ای بود که با واکنش شدید مردم و اکثریت رهبران انقلاب مواجه می‌شد. اما در دهه دوم، مواضع نخبگان کمی تعدیل شد و به همان نسبت مواضع مردم نیز تغییر می‌کرد. به طور مثال زمانی که برخی نخبگان رسمی کشور، نسبت به رابطه با آمریکا از موضعی ملایم‌تر نسبت به چپ‌گرایان سخن می‌گویند، مردم اعتراضی نمی‌کنند؛ ولی زمانی که خود حکومت از آنان برای راهپیمایی در سالگرد ۱۳ آبان (تسخیر لانه جاسوسی) دعوت می‌نماید، به شدت نسبت به آمریکا موضع‌گیری می‌کنند. نکته مهمی که وجود دارد، این است که در حال حاضر نیز بخشی از منازعات داخلی در مورد اتخاذ مواضع ملایم‌تر نسبت به آمریکا، ناشی از اختلافات میان جریان‌های سیاسی‌ای می‌باشد که بخش‌هایی از نظام سیاسی را در اختیار دارند. به طور مثال، مواضع معتدل دولت سید محمد خاتمی (رئیس‌جمهور) در مقابل آمریکا مورد حمایت بسیاری از طرفداران وی می‌باشد؛ این در حالی است که سایر رهبران نظام سیاسی از موضعی رادیکال و مورد حمایت طرفداران خود، برخوردارند.

نمونه‌های بسیاری از تجلی عنصر تابعیت در رفتار سیاست خارجی، قابل‌بازبایی است که در جای خود می‌تواند به صورت موضوع مستقلی مورد بررسی قرار گیرد. عنصر اساسی دیگری که در فرهنگ سیاسی ایرانیان به ویژه پس از انقلاب اسلامی و استقرار حکومت دینی باید بدان توجه نمود، فرهنگ و سنت‌های شیعی است. در رژیم پیشین، زمانی که ارزش‌های نخبگان حاکم در تعارض با ارزش‌های جامعه دینی قرار گرفت، همین بخش از فرهنگ سیاسی ایرانیان، بنیان‌ساز اجتماعی با حاکمان پهلوی را ایجاد کرد و به خلق انقلابی عظیم منجر شد.

با کم‌ترین تأمل در بنیادهای سیاست خارجی ایران پس از انقلاب، تأثیر اندیشه‌های اسلام شیعی قابل دریافت است. این مسأله سبب شده است تا توجه کارشناسان سیاسی به نقش و جایگاه اسلام در روابط بین‌الملل جلب شود. آنان تمایل داشتند که ابعاد بین‌المللی این چارچوب عقایدی را درک کنند. برای کشف این چارچوب، در قانون اساسی

جمهوری اسلامی علاوه بر بیان قواعد کلی حاکم بر رفتار سیاسی، اصولی برای سیاست خارجی تدوین شده است که مبتنی بر اندیشه‌های دینی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی می‌باشد (مقدمه قانون اساسی).

همچنین در بند شانزدهم اصل سوم قانون اساسی آمده است: «تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان.» و در اصل یکصد و پنجاه و چهارم، سخن از «حمایت از مبارزات حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان» آمده است. این امر سبب شده تا ایران، کشورهای جهان سوم را به دو اردوگاه تقسیم بندی کند. گروه اول، جنبش‌ها و کشورهای اسلامی و گروه دوم، شامل جنبش‌ها و کشورهای غیر اسلامی. این تقسیم بندی، تأثیر مستقیمی بر رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر جای گذاشت و مسلماً ایران، روابط رضایت‌مندانه‌ای را با هر دو طرف ایجاد می‌کرد.<sup>(۲۸)</sup>

بنابراین، قسمت اعظمی از رفتار سیاست خارجی در یک بستر ایدئولوژیک قرار داشت؛ حتی زمانی که دچار تناقض در رفتار خود با کشورهای دیگر شدیم، دکترین‌های سیاست خارجی مانند: نظریه عاشورایی که معتقد به الویت امنیت امت اسلامی بر امنیت ملی بود و نظریه ام‌القرایی که حفظ نظام اسلامی (امنیت ملی) و تأمین منافع ملی را واجب می‌دانست، شکل گرفت. این نظریات، دو قرائت متفاوت در سیاست خارجی است که هر دو بر مبنای اندیشه‌ها و ارزش‌های دینی استوار بوده و فرهنگ سیاسی ایرانیان را از خود متأثر ساخته‌اند.<sup>(۲۹)</sup>

در عین حال، بسیاری از کنش‌های سیاسی در ایران که در روابط خارجی متبلور گشته، از نمادهای مذهبی، الهام گرفته است. جنگ هشت ساله ایران و عراق، نمونه برجسته‌ای از به‌کارگیری این نمادهاست. اصل دعوت و صدور انقلاب و همچنین حفظ دارالاسلام و تحقق حکومت جهانی اسلام - در ابتدای انقلاب توسط مجاهدین انقلاب اسلامی، سخن از اتحاد جماهیر اسلامی رانده شد - از مواردی است که در سیاست

خارجی به کار گرفته شد.

حفظ دارالاسلام و مخالفت با استیلای غیر مسلمین (قاعده نفی سیبل در سیاست خارجی اسلام) که منجر به قطع روابط سیاسی با اسرائیل و آفریقای جنوبی گردید، باعث تقویت جنبه‌ای دیگر از فرهنگ سیاسی ایرانیان گردید و آن، روحیه بیگانه ستیزی آنان است. میرون رزان و راجر ساوری، رفتار سیاسی ایرانیان را در سیاست خارجی مبتنی بر جزمیت شیعی پنداشته که در قانون اساسی نیز تجلی یافته است؛ این که، مسلمانان یک ملت هستند و حکومت ایران باید پیوسته تلاش کند که وحدت میان آنان را تأیید کند و از مستضعف در مقابل مستکبر حمایت کند و همچنین حمایت از نهضت‌های آزادی بخش، از اصول سیاست خارجی ایرانیان است.<sup>(۳۰)</sup>

از سوی دیگر، نگاه بدبینانه و سوء ظن در دوره معاصر نسبت به غرب به ویژه بریتانیا و آمریکا، از اوایل دهه ۵۰ و بعد از انقلاب اسلامی که در روابط خارجی مابا دیگران تأثیر نامطلوبی داشته است، از تجارب تاریخی ریشه گرفته است. فرد هالیدی می‌گوید: گرایش‌های سیاست خارجی انقلاب تا حد زیادی محصول تأثیرات بین‌المللی بر ایران در دوره پیش از ۱۹۷۹ م. می‌باشد.<sup>(۳۱)</sup>

این که در روابط با برخی کشورها و حتی همسایگان خود، چنین بیاندیشیم که آنان یک دستور کار سیاسی را دنبال می‌کنند که اهداف آن پنهان است، عرصه بین‌المللی را برای خود دچار چالش می‌کنیم؛ هر چند در روابط با همسایگان که تا پیش از این به آنان، به عنوان عناصر وابسته به قدرت‌ها نگاه می‌شد، تا حدی اعتدال ایجاد شده است.

این نگاه بدبینانه به آفرینش دیدگاه توطئه نیز یاری رسانده و حس بیگانه ستیزی مردم را تشدید نموده است. این دیدگاه به سادگی در لابلای کلام نخبگان سیاسی و تحلیل صاحب‌نظران و نویسندگان قابل دست‌یابی است، به گونه‌ای که بخشی از ادبیات سیاسی ایرانیان را تشکیل می‌دهد. هر چند امنیت و منافع ملی کشورها اقتضاء می‌کند که رفتار بیگانگان و به ویژه دشمنان خارجی را به دیده تیز بین بنگرند؛ اما این مسأله نباید تمامی تحلیل‌های سیاست خارجی را تحت‌الشعاع خود قرار دهد.

تأثیر دیدگاه توطئه چنان در ذهن برخی از تحلیل‌گران رسوخ یافته است که روابط

میان سایر کشورها را نیز بر این اساس مورد ارزیابی قرار می‌دهند. به طور مثال، در تحلیل حمله به اتوبوس جهانگردان در مصر در سال ۱۳۷۶، مشاهده گردید که مطبوعات و حتی پژوهش‌گران ایرانی، کل ماجرا را به یک توطئه از پیش طراحی شده انگلیسی مرتبط می‌دانسته‌اند؛ حال این که عده‌ای دیگر، با بررسی سوابق این اقدام، آن را به اسلام‌گرایان نسبت دادند، و نمایندگان مصری و پارلمان مصر تأکید داشتند این حوادث به سود اسرائیل است. (۳۲)

عنصر دیگر فرهنگ سیاسی ایرانیان، احساس غرور نسبت به اعراب است که به گذشته‌های دور باز می‌گردد. توسعه‌طلبی اعراب مسلمان و تهاجم آنان به ایران که از زمان خلیفه دوم آغاز گردید، تأثیر عمیقی در شکل‌گیری ذهنیت ایرانیان نسبت به اعراب ایجاد کرد. اگر چه ایرانیان به زودی دین جدید را پذیرا شدند؛ اما سوءظن و نارضایتی خود را از دولت‌های مهاجم عرب که سنی مذهب و ضد علویان بودند، با پذیرش قواعد و تفاسیر دیگری از اسلام یعنی مذهب شیعه، بیان کردند. سرانجام با تشکیل اولین دولت ملی توسط صفویان، شیعی‌گری به عنوان یک عامل وحدت ملی در مقابل اهل سنت قرار گرفت. ایرانیانی که از تاریخ و تمدن گذشته خود به صورت رضایت بخشی سخن می‌گویند و دارای یکی از کهن‌ترین فرهنگ‌های جهانی هستند، به سادگی سلطه اعراب را نمی‌پذیرفتند. در دوران جدید نیز تأثیر اندیشه‌های اروپایی و گسترش اندیشه ملت‌خواهی (ناسیونالیسم) باعث توسعه اندیشه برتری تمدن ایرانی بر اعراب شد. در زمان پهلوی، سیاست‌های برتری جویانه شاه نسبت به اعراب که از حمایت خارجی برخوردار بود و همچنین اختلافات مرزی با عراق، اختلاف با امارات متحده عربی بر سر جزایر سه گانه ایرانی و حمایت از اسرائیل، عوامل تشدیدکننده و جهت‌دهنده رویکرد ایرانیان نسبت به اعراب بوده است.

اگر چه به نظر می‌رسید که انقلاب اسلامی بتواند اسلام را به عنوان عامل وحدت بخش میان مسلمانان مطرح ساخته و به این ترتیب، یک هم‌نواپی میان ایران و اعراب ایجاد شود؛ اما تجاوز عراق به ایران و حمایت کشورهای عربی از عراق و طرح مسئله جنگ ایران و اعراب (مانند قادسیه در صدر اسلام)، تبلیغات ضد شیعی در جهان (مانند

بدعت ایرانیان در دین)، کشتار مسلمانان ایرانی در مکه، طرح مسأله جزایر سه گانه و حمایت شورای همکاری خلیج فارس و... تلقی ایرانیان انقلابی را نسبت به اعراب تغییر داد.

### فرجام سخن

فرهنگ سیاسی ایرانیان به دلیل تغذیه از منابع مختلف که گاه در تعارض با یکدیگرند، بررسی‌های فرهنگی در باره رفتار سیاسی را دچار مشکل ساخته است. در عین حال، این واقعیت که ایرانیان نسبت به حاکم و حکومت مشروع و روابط جامعه اسلامی با بیگانگان، چگونه می‌اندیشند، منجر به ظهور دانش سیاسی آنان می‌گردد و ریشه طرح این پرسش‌ها و منابع پاسخ به آنها را باید در فرهنگ سیاسی جست و جو کرد. در میان آنچه که در باره فرهنگ سیاسی ایرانیان سخن رانده شد، دو عنصر، بیشترین نقش را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ایفا نمودند. یکی، ارزش‌ها و سنت‌های دینی با تکیه بر اندیشه شیعی و دیگری فرهنگ سیاسی تابعیت.

در باره نقش تعیین‌کننده ارزش‌های شیعی در سیاست خارجی، به روشنی در منابع رسمی و نیز در محافل آکادمیک، سخن به میان آمده است. گاهی چنان بی‌پروا این ارزش‌ها را برای جهانیان عرضه داشته‌ایم که آنان را دچار سوء ظن ساخته و البته تبلیغات توهم‌آمیز غربی‌ها نیز آن را تشدید ساخته است. حال آن‌که در دوره‌های بعد، با تمسک به مفهوم «مصلحت» و «وسع» که در شریعت اسلام آمده است، بسیاری از موارد تراحم میان اصول سیاست خارجی و وظایف دولت اسلامی حل گردید.

اما عنصر تابعیت در فرهنگ سیاسی ایرانیان، منشأ بسیاری از تحركات سیاسی آنان است. اگرچه برخی نگرش‌ها و ایدئولوژی‌های افراد به عنوان واسطی متغیر در شکل‌گیری ذهنیت مردم نسبت به نوع رابطه با بیگانگان است و از طرق مختلف بر فرآیند تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارد؛ اما به نظر می‌رسد که در تصمیمات سیاست خارجی، نقش اصلی را رهبران ایفا نموده و بیشتر، آنان به این موضوع علاقه‌مند می‌باشند. افراد جامعه نیز به موضوعات مورد توجه نخبگان سیاسی علاقه نشان داده و از خود واکنش نشان

می دهند. البته اعتماد و گرایش مردم مسلمان به رهبران دینی، عامل قدرت مندی برای این واکنش است.

البته دو نکته را نمی توان از نظر دور داشت؛ اول، بر جسته کردن تأثیر فرهنگ سیاسی تابعیت، که بنابر تجربه تاریخی، در دوره های طولانی تاریخ ایران قابل بازیابی است، به معنای نادیده انگاشتن تأثیر سایر مؤلفه های فرهنگی سیاسی در سیاست خارجی نمی باشد. دوم، در برهه های کوتاهی از تاریخ معاصر مانند: دوران نهضت مشروطیت، فضای باز سیاسی دهه ۲۰ و مبارزات نهضت ملی، سال های بین ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ و سرانجام آغاز دوران توفنده انقلاب، مردم ایران مشارکت فعال سیاسی را تجربه کردند. هرچند پیروزی انقلاب اسلامی به شکل گیری یک فرهنگ تألیفی و به عبارت دیگر، فرهنگ سیاسی تبعی / مشارکتی یاری رساند؛ اما وجه مشارکتی آن، تأثیر کمتری بر سیاست گذاری خارجی داشته است و اغلب مردم، درباره اهداف سیاست خارجی، براساس خواست نخبگان از خود واکنش نشان می دهند. به طور کلی می توان گفت که مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، از مشارکت مبتنی بر «بسیج توده ای» آغاز شده است و در شرایط کنونی، شکل این نوع مشارکت در حال دگرگونی است. در طی زمانی که مردم بر اساس مدل «بسیج توده ای» از خود تحرک نشان می دادند، فرهنگ سیاسی تبعی در بین آنان غلبه داشته و به تدریج جنبه «مدنی» و «فعالانه» به خود می گیرد. جامعه ایرانی در سال های اخیر شاهد تجربه تازه ای از شکل گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی بوده است.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- احمد نقیب زاده، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی: مورد جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، شماره سوم، سال سیزدهم، پاییز ۱۳۷۸، ص ۶۴۲.
- ۲- رونالد چیلکوت، نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، (تهران: رسا، ۱۳۷۷) صص ۳۳۶-۳۳۷.
- ۳- برتران بدیع، فرهنگ و سیاست، ترجمه احمد نقیب زاده، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶) صص ۵۹-۶۰.
- ۴- مونتی پالمرودیگران، نگرشی جدید به علم سیاست، ترجمه منوچهر شجاعی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷)، ص ۱۰۱.
- ۵- لوسین پای، فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، ترجمه مجید محمدی، نامه فرهنگ، شماره ۵-۶، ص ۳۹.
۶. سید علی اصغر کاظمی، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، (تهران: قومس، ۱۳۷۶)، ص ۴۰.
- ۷- برای آشنایی بیشتر با نظرات آلموند در این باره، ر.ک: گابریل آلموند و دیگران، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، (تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۷)، فصل سوم و چهارم؛ و نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، پیشین، ص ۳۴۵ به بعد، و عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۵) صص ۱۱۴-۱۱۵.
- ۸- مایکل مازار، فرهنگ و روابط بین‌الملل: بررسی چند نظریه، ترجمه مهرداد ایرانی طلب، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۱۳-۱۱۴، ص ۳۷.
- ۹- برای آشنایی بیشتر با این چهار الگو، ر.ک: فرهنگ و روابط بین‌الملل، پیشین.
- ۱۰- محمد حسین خوشوقت، تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵)، ص ۱۶۹.
- ۱۱- عبدالعلی قوام، سیاست‌های مقایسه‌ای، (تهران: سمت، ۱۳۷۳)، ص ۷۰.
- ۱۲- جوزف فرانکل، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، ترجمه عبدالرحمن عالم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، ص ۱۲۰.
- ۱۳- داود فیرحی، فرد و دولت در فرهنگ سیاسی اسلام، مجله نقد و نظر، شماره ۸-۷، ص ۴۲.
- ۱۴- برای بررسی بیشتر عوامل تأثیرگذاری بر کنش‌های اجتماعی افراد، ر.ک: گی‌روشه، کنش اجتماعی، ترجمه دکتر هما زنجانی، (مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۷).
- ۱۵- روابط بین‌الملل در جهان متغیر، پیشین، ص ۱۱۵.
- ۱۶- محمود سریع القلم، عقل و توسعه یافتگی، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۲)، صص ۲۱۲-۲۱۳.
- ۱۷- عبدالکریم سروش، سه فرهنگ، مجله آینه اندیشه، شماره ۳-۴.
- ۱۸- عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۵۴.
- ۱۹- بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران، پیشین، ص ۱۲۸.
- ۲۰- حسین بشیریه، ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی، مجله نقد و نظر، شماره ۷-۸، صص ۷۴-۷۵.
- ۲۱- عبدالعلی قوام، پیشین، ص ۷۲.
- ۲۲- سهراب رزاقی، مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما، نقد و نظر، شماره ۷-۸، ص ۲۰۶.
- ۲۳- همان، ص ۲۱۲.



۲۴- گراهام فولر، قبه‌ء عالم (ژئوپلیتیک ایران)، مترجم عباس مخیر، (تهران: مرکز، ۱۳۷۳)، ص ۱۱۲.

۲۵- بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران، پیشین، ص ۱۱۵.

۲۶- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۴۵.

۲۷- این دیدار در ۱۸ آذر ۷۶ صورت گرفت. به نقل از روزنامه‌های کشور در ۷۶/۹/۱۹.

۲۸- نوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ابراهیم متقی و زهره پوستین چی، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۸) ص ۲۰۶.

۲۹- در باره دکتترین‌های سیاست خارجی که شالوده دینی دارند، ر.ک: بیژن ایزدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱)، بحث سوم؛ و احمد بخشایشی اردستانی، اصول سیاست خارجی (ج ۱.ا)، (تهران: آوای نور، ۱۳۷۵)، ص ۷۷.

۳۰- Hamid Ahmadi : ,Foreign Policy of Islamic Republic of Iran: Rational or Irrational?, carleton Univercity ,canada.

این مقاله توسط مؤلف در اختیار نگارنده قرار گرفت.

۳۱- Ibid.

۳۲- برای توضیح بیشتر ر.ک: حمید احمدی، اسلام‌گرایان و مسأله خشونت در مصر، مجله گفت و گو، شماره ۱۸.